انسان در جامعه امروز

آدم استرایکر

همه زیبائیهای جهان نمیتواند جبران‏کننده و یا عذری بر یک ناهنجاری باشد که‏ انسان را دچار گردیده است.زیرا همه این زیبائیها نمیتواند یک ناهنجاری را از بین ببرد و انسانی را نجات دهد و یا احساس بدرد را و رنج را در او از بین ببرد و یا برای تسلی‏ خاطری باشد و یا عذری بر آن ناهنجاری باشد.

+++ دیدن عصیانی است بر علیه چشم.چقدر زشتست و قبیح مینمود اگر چشمان ما در ندیدن پیرامون خود بما کمک نمیکردند چه زشتیهائی و ناهنجاریهائی که از اطراف و پیرامون‏ ما بدرون وجودمان سرازیر میشد.

+++ اگر انسان از پوچی و حماقت مبرا میگردید چگونه دیده میشد؟یا بهتر بگوئیم اگر طبیعت این حماقت و پوچی را بر مردم تحمیل نمیکرد که پوچ و احمق باشند زندگی به چه‏ روال بود؟مسلما آنگاه ما با حالتی دیگر روبرو میشدیم و بسیاری از چیزهائی که امروز در دست داریم و یا نیکان ما در دست داشتند از دست میدادیم.اگر انسان پوچ و احمق‏ نبود بسیاری ازاین‏روشها،سنتها،کتابها،هنرمندان و معلمان بزرگ،رهبران وجود نداشتند!مردم در سکوت بسر میبردند و از اینکه همدیگر را ببینند و ملاقات کنند و دوستی‏ و دادوستد(فکری)داشته باشند ابا میکردند و مسلما از خود و دیگران خجالت میکشیدند و چنین جرأت بخود نمیدادند که خود و پوچیهای خود را چنین بی‏محابا در بازارهای‏ باز جهان بمعرض نمایش بگذارند،آنهم به این روش علنی و به این اصرار مبتکرانه که مالا مال از پوچی و بلاهت است!!

این پوچی انسان است که صاحب این همه مذهب و خدایان،راه و روش،آداب و رسوم‏ و رهبر و موعظه شده است و قدرت و بی‏پروائی را در نمایش خود به این درجه به آنان داده‏ است که بی‏پیرایه خود را نشان بدهند.

چگونه انسان میتواند آنچه را که امروز میگوید و یا عمل میکند و آنچه را که گفته و در تاریخ‏ عمل کرده است بگوید و عمل کند اگر از این موهبت پوچی برخوردار نبود؟.همه بزرگان‏ رهبران بزرگ جهان،همه نویسندگان و مدعیان و همهء مردم،بدون پرده‏پوشی عظمت! و بزرگواری!هوش و همه وجود درونی خود را بمعرض دید میگذارند،بنحوی که همه آثار و دلایل پوچی و تفسیر و تأویلهای آنرا دربر دارد و اینان چنین هستند و چنین میکنند زیرا که درون ناهنجار و وجود ناپسند خود را نمی‏بینند و اگر هم ببینند حالی از اعتراض بر آن‏ نخواهد داشت.زیرا آنان تهی و پوچند و بهمین علت پوچی و زشتی خود را نمیتوانند درک کنند.اگر معجزه رخ دهد و انسان نخواهد با پوچی بسر برد و نتواند آنرا ببیند و نخواهد هم ببیند.آیا چنین انسانی میتواند روی این زمین بسر برد؟.او میتواند با مردم سروکار داشته باشد و با آنان روابط دادوستد در هر سطحی از دید و اندیشه برقرار کند؟!.

بشر محکوم به پوچی است زیرا طبیعت خود از آنان پوچ‏تر است.انسان بیان طبیعت، تفسیر طبیعت و اعتراض برعلیه طبیعت است!طبیعت در همه بیانهای خود،در منطق، در رفتار،در حرکات،در عوامل محرک و هدفهای خود پوچ و تهی است!اگر انسان با مقیاسهای طبیعت مورد محاسبه و سنجش قرار گیرد او در قله‏ای بدوز از پوچی قرار نخواهد گرفت؟!انسان با همه پوچی‏هایش جز بیانی از پوچی کل وجود و حاکی از آن میتواند باشد!!

طبیعت دو چشم را میدهد و کوری را پیش میآورد،گوش را داده و کری آنرا.قلب‏ را با دردهایش.کودک زیبا را میآفریند و پدر و مادرش را میگیرد تا یتیم شود و حماقت‏ طبیعت در این حد متوقف نشده،همان بچه را به سل مبتلا میکند و یا او را فلج میگرداند تا او را در نمایشگاه خود بگذارد.نمایشگاهی که خدایان هر روز بر آن نظر میفکنند و لبخندی‏ از رضایت بر لب آنان ترسیم میگردد!!

این پوچی که این همه مزایا و رذالت‏ها را با خود دارد چیست؟اینکه دیگران آنچه‏ من نمیخواهم بکنند و من آنچه را که دیگران نمی‏خواهند بکنم.حماقت در اینست که خورشید بزرگتر از آن است که من میخواهم و روشنائی و گرمیش بیش از طاقت من تعیین شده و یا کمتر!

+++ سرکشان تاریخ بیچاره‏ترین آدمهای تاریخند زیرا همهء گندیدگی‏های روحی و اخلاقی‏ همهء افراد ضعیف و متلق را بصورت چاپلوسی دریافت میدارند!.

+++ مرگ زشترین هجو و فحشی است که بهمهء خدایان،راه و روشها،تمدنها،نبوغها، غرورها،خوشحالیها،آهنگها و هر نوزادی که به این دنیا پا میگذارد نثار میگردد!

+++ در مواقعی،نادانی رهبران تبدیل به اندیشه میگردد ولی اندیشهء اندیشمندان‏ رهبر ایجاد نمیکند!

+++ عجز و درماندگی گاهی به اندیشه مبدل میگردد و اندیشه در بعضی از حالات آن، نوعی از فرار است.کسی که نتواند نیروئی پیروزمند باشد تبدیل به اندیشه‏ای معترض‏ میگردد!!

+++ افراد عاجز و درمانده کسانی هستند که مدتها در جستجوی اندیشه درست به تأمل‏ می‏نشینند که مبادا دچار اشتباه شوند.دنبال اندیشهء درست بودن و حرکت نکردن یکی‏ از روشهای عاجزانه انسان نسبت به ابداع و قدرت خلاقیت است.

+++ نیرومندان زیاد در طرحهای فکری،خود را متوقف نمیکنند.آنان با نیروهای خود زندگی پیش میروند.نیرومندان هیچگاه در انتظار اندیشه نمی‏مانند تا از او پرسش کنند و از اشتباه نیز هراسی ندارند و از دیگران هم اجازه نمی‏گیرند.آنان به اندازه‏ای که یک‏ جیرجیرک از اشتباه ممکنست هراس داشته باشد،هراس بخود راه میدهند.و اگر روزی‏ خورشید در طلوع خود از کسی اجازه بگیرد اینان نیز دنبال اجازه میروند.نیرومندان براه‏ میافتند تا سایرین را بدنبال خود بکشند و دنبال آنان اندیشمندان را نیز براه میکشند!!

+++ بشر همیشه در راهی میرود که پایان آنرا نمی‏بیند،رویت شرط راه رفتن و هدایت‏ انسان در راه نیست.موجوداتی که بدون رویت راهنمائی میشوند بمراتب از آنهائیکه‏ با رویت راهنمائی میشوند بیشتر است.ستارگان و رودخانه‏ها را بزرگترین فلاسفه راه خود را بهتر درک میکنند!.